



مواد لازم برای یک پرس خاطره



خاطره چیست یا کیست؟ به بخش‌هایی از گذشته‌ی نوجوان که گوشه‌ای از ذهنش را شخم زده و به صورت بذر داخل آن کاشته شده، خاطره می‌گویند.

خاطرات طعم‌های مختلفی دارند، از جمله شیرین، تلخ، ملس، وانیلی، شکلاتی، شیرین‌سایه‌ای و... که معروف‌ترین‌شان همان دو طعم شیرین و تلخ هستند.

خاطرات شیرین: آخرین روز مدرسه، گرفتن هدیه‌ی تولد، گرفتن نمره‌های خوب در امتحان یا گم شدن کارنامه، بستنی خوردن با رفقا توی اوج سرما، تعطیل شدن مدرسه به هر دلیل و...

خاطرات تلخ: اولین روز مدرسه، کسی روز تولدتان یادش نماند و آدم حساب‌تان نکند، کسب نمره‌های ناچور در امتحان و گم‌شدن کارنامه، خوردن انواع کتک حالا از هر کس و...

البته یک سری خاطرات تلخ و شیرین مهم‌تری در زندگی نوجوان وجود دارد که حتی می‌توانند انگیزه‌ی ترک تحصیل یا شاگرد اول شدن در کنکور را بهش بدهند (می‌خواهم بگویم یک هم‌چین تأثیری دارند این خاطرات) که در این‌جا نمی‌توان از آن‌ها نام برد. خوبیت ندارد، ولی مربوط می‌شوند به بخش «خاطره کیست؟» خواننده باید خودش عاقل باشد.

مواد تشکیل‌دهنده‌ی خاطره:

انواع بوهای خوب از جمله بوی عطر، ادکلن، دندورانت، de eau toilette، مام حتی (دیدم که می‌گم).

انواع هوای بارانی، پاییزی، بهاری، نیمه‌آفتابی، کمی تا قسمتی، همراه با غبار محلی.

انواع موسیقی سنتی، مدرن، ترکیبی، قر و قاط، از همان‌ها، از آن یکی‌ها و...

خاطره به چه درد می‌خورد؟

ثبت در دفتر خاطرات شخصی (حالا این به چه درد می‌خورد؟) نوشتن توی وبلاگ (خاطرات‌تان را می‌ریزید رو دایره و مردم با ریز و درشت زندگی‌تان آشنا می‌شوند، حداقل فایده‌اش این است که درس عبرت می‌گیرند!)

تعریف کردن در جمع دوستان و مجلس گرم‌کنی (البته آن‌هایی که همیشه کلی خاطره‌ی بامزه توی جیب بغل‌شان دارند معمولاً قوه‌ی تخیل‌شان هم بدک نیست).

در مورد خاطرات بد: ذکر مصیبت و یادآوری این‌که چه ظلمی به

نوجوان شده (این ورژن بیش‌تر در مقابل والدین به کار برده می‌شود و تا حدودی دیده شده که جواب هم می‌دهد و حداقل تأثیرش ایجاد عذاب وجدان شدید در دل‌های کوچک والدین است. خب نکنید! بنده‌خداها آن کاری که به نظر خودشان درست بوده را برای‌تان کرده‌اند.)

کلمه‌ها و ترکیبات خاطره‌ای:

خاطره‌باز: این عده از نوجوانان در یک نقطه‌ای از زندگی ترمز زده‌اند و با خاطرات همان نقطه زندگی می‌کنند. مدل دیگری از خاطره‌بازها هم هستند که هیچی در لحظه به‌شان مزه نمی‌دهد (چون همان لحظه ذهن‌شان مشغول خاطرات قبلی است). بلکه باید دو سه روز بگذرد تا آن لحظه خوب جا بیفتد و تبدیل به خاطره بشود و قشنگ

مزه کند.

خاطره‌ساز: این‌ها خودشان دو دسته هستند.

دارای مهارت در انجام هرگونه حرکات ژانگولری، آکروباتیک، روباتیک، اتوماتیک، حتی رمانتیک به‌طوری که از بودن با آن‌ها سیر نمی‌شوید و قیافه‌ی بچه باحال‌شان هیچ‌وقت از خاطراتان نمی‌رود.

این عده هنر خاصی ندارند. فقط فیلم زیاد دیده‌اند و بلدند صحنه‌های باحال فیلم‌ها را با زندگی خودشان ترکیب کنند و در لحظه خاطره‌ای از سه سال پیش‌شان که با خانواده رفته بودند گینه‌ی بیسائو خلق کنند. این هم یک جور هنر است برای خودش.

بهترین خاطرات: گفتن ندارد. خودتان می‌دانید. همان‌هایی که باعث می‌شوند به جای غم، لبخند توی صورت بعضی‌ها بنشیند و دعای‌تان کنند. این خاطره‌ها از همه وانیلی‌ترند.

پادشاه‌های پاره‌پاره و زاری

شما درجه چندی؟

هم نقشه‌ی ایران چسبوندن به دیوار.

رنا:

اتاقش فقط در شرایطی که مهمون درجه یک بخواد بره خونه‌شون مرتب می‌شه. توجه داشته باشین که درجه یک، نه دو و سه. واسه همین هم هر وقت می‌ریم خونه‌شون با یه اتاقی مواجه می‌شیم که یه کپه لباس و سی‌دی و کتاب و شارژر و اتوی مو و هر چیزی که ممکنه تو یه اتاق باشه، ریخته کف زمین و این وضعیت تا وقتی مهمون درجه یک بیاد، پایدار می‌مونه.

شکیلا:

یه کامپیوتر داره و به اندازه‌ی کفاف یه هیئت‌بین‌المللی باند و ضبط و اسپیکر و مخلفات. کلا اتاقش اتاق نیست، بلکه اسپیکریه که دور تا دورش رو یه چهار دیواری فراگرفته. نمی‌دونم این بشر وسایل دیگه‌اش رو کجا جا می‌ده.

مریم:

از اون جایی که اتاقش با خواهر و برادرش مشترکه و مامانش هم کلی وسایل که جا و مکان درست حسابی نداشتن رو

از قدیم گفتن اتاق رو ببین، طرف رو بشناس. پس با استناد به این جمله‌ی عمیق و مثال‌های زیر، برید ببینید شما جزو کدوم یکی از شاخه‌های شخصیتی هستید، البته احتمال این‌که خودتون تنهایی یه شاخه‌ی جدید باشید هم کم نیست. چیزی که توی دهه‌ی هفتاد و نیمه‌ها زیاده شاخه‌ی شخصیتیه.

رویا:

هرچند وقت یک‌بار که تحت شرایط جوی و آب و هوا اعصابش می‌ریزه به‌هم، کل اتاقش رو می‌ریزه به‌هم و دوباره از اول یه سر و سامونی بهش می‌ده و هر دفعه هم چند تا کیسه کاغذ به‌درد نخور رو با توجه به این‌که کاغذ زباله نیست، می‌سپره به دست‌ان توانمند کاغذ زباله نیست.

فرناز و زهرا:

وارد اتاق‌شون که می‌شید، انگار رفتید توی چادر هلال‌احمر. یه گوشه جعبه‌ی کمک‌های اولیه زدن به دیوار، یه گوشه اسپری آتیش‌خاموش‌کن، بعد یه گوشه‌ی دیگه برای این‌که همه بفهمن این دوتا چه قدر به حیوون‌ها علاقه دارن، کلی تار عنکبوت از دیوار آویزون کردن و به جای تابلو یا قاب عکس

حانیه شجاعی

آورده ریخته اون تو، مریم این شانس رو داره که هیچ‌وقت تجربه‌ی تلخ اتاق مرتب‌کردن رو به‌دست نیاره.

میینا:

میینا واقعا شورش رو درآورده. شاید باورتون نشه، ولی وقتی در کشوها و کمد رو باز می‌کنی، کلی وسایل می‌بینی که دسته به دسته با نظم و ترتیب یک جا نشستن، آخه مگه آدم انقدر مرتب می‌شه آخه؟!

من:

هیچ موجودی به‌جز خودم توی این اتاق دووم نمی‌آره. جدیداً چند تا مگس مرده رو فرش و کتاب‌خونه پیدا کردم که فکر کنم از سوء‌هاضمه تلف شدن بنده‌خداها. ولی من که خیلی راضی‌ام.

تو: اصلاً باعث و بانی این مطلبی که خوندین جناب آقای میین توکلی از قم بود که وصف اتاقش رو برای ما فرستاده بود. اصرار نکنین چاپش کنیم که ستون دهه‌ی هفتاد و نیمه اگرچه سوگند بقراط نخورده، اما مثل دکتر می‌مونه، حافظ اسرار مردم و دهنش هم قرص قرص!